

## بررسی تداوم اندیشه ایرانی شهری در ساختار سیاسی حکومت‌های ایرانی نژاد قرون

### اولیه اسلامی

(مطالعه حکومت‌های سامانیان و آل‌بویه)

محمد اسکندری نسب<sup>۱</sup>

محمد رضا جوادی یگانه<sup>۲</sup>

عباس تقی‌پور<sup>۳</sup>

### چکیده

در ایران اندیشه ایرانی شهری به‌طور خاص، خود را در دولت ساسانی نشان داد و دولت ساسانی و شاهانی مانند اردشیر و انوشیروان، روح تئوریک و عملی اندیشه و تعریف ایران از امر سیاسی در قالب ایده ایرانی شهری شد. با سقوط دولت ساسانی و قدرت گرفتن خلفای اموی و عباسی این اندیشه رو به افول نهاد. در این دوره حکومت‌های طاهریان، صفاریان از قدرت‌های خرد شکل گرفته در دل حکومت مرکزی اسلامی، در جدال و رویارویی مداوم با سایر دولت‌های رقیب ایرانی و در یک بستر متلاطم با مرزهای تثبیت نشده و به‌شدت در معرض خطر قرار داشت. این دولت‌ها و سایر حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی در بافت اجتماعی و اندیشه‌های خاص قرون میانه تشکیل شده و هر کدام از در ضمن پایداری به دستگاه خلافت مرکزی، روش خاصی برای کسب مشروعیت و پذیرش ملی از طریق انتساب خود به تبار شاهان و خاندان‌های کهن ایرانی از سنت‌های ایرانی را در پیش گرفتند و این پژوهش سعی دارد میزان سهم و شیوه دستیابی به فرهنگ ایرانی شهری در ساختار دولت، در سلسله‌های سامانیان و آل‌بویه را بررسی نماید.

**کلیدواژه‌ها:** اندیشه ایرانی شهری، حکومت‌های ایرانی نژاد، سامانیان، آل‌بویه.

<sup>۱</sup> دانش‌آموخته کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) [eskandar.m1991@gmail.com](mailto:eskandar.m1991@gmail.com)

<sup>۲</sup> دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران. [mrjavadi@yahoo.com](mailto:mrjavadi@yahoo.com)

<sup>۳</sup> دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی نظری-فرهنگی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. [abas.taghipoor68@gmail.com](mailto:abas.taghipoor68@gmail.com)

## ۱- مقدمه

اندیشه ایرانشهری، عنوانی است که برای بیان نوع و شیوه حکومت به‌ویژه در زمینه مشروعیت بخشی به کاررفته است. این اندیشه که الگوی حکومتی ایران باستان محسوب می‌شود، با بقا و تداوم ساختار حاکمیت با توجه به مناسبات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در ارتباط است. این الگوی کهن پس از اسلام به تأثیر از این دین و ساختار قدرت در جامعه اسلامی، دچار تغییر و تحول شده است. بر اساس اندیشه ایرانشهری هندسه فکر ایرانی از سه جزء: نظام اعتقادی، نظام اخلاقی و نظام سیاسی تشکیل شده است. دو انگاره نخست با فراهم آوردن انگاره‌های پشتیبانی‌کننده الگوی شه‌ریار ایرانی را در جزء سوم یعنی نظام سیاسی شکل داده است.

الگوی شه‌ریار ایرانی به جهت انسجام نظری همچون پارادایم ثابت به دوره پس از ورود اسلام به ایران منتقل و با استحاله الگوی خلافت به سلطنت، به شیوه اساسی کشورداری ایرانی تبدیل شده است. این دستگاه فکری دارای مبانی، مفاهیم نظریه و اصول کارکردی خاصی بوده که در سده‌های متوالی با حفظ قابلیت تولید تفکر و همسازی با سایر فرهنگ‌ها، بقاء و استمرار اندیشه ایرانی را فراهم کرده است. به بیان دیگر وجود عناصر پایدار در فرهنگ ایرانی این امکان را در طول تاریخ باستانی و حتی پس از ورود اسلام به ایران فراهم آورده تا مفهوم تفکر ایرانی به‌ویژه در حوزه سیاست شکل بگیرد. بارزترین نمود اندیشه ایرانی را می‌توان در الگوی شه‌ریاری ایرانیان دید که با ورود اسلام به ایران نیز همچنان کارکرد خود را حفظ کرد و در اندک زمانی با استحاله خلافت دینی به سلطنت عملاً الگوی شه‌ریاری ایرانی احیا گردید.

هدف اصلی این مقاله، تحقیق تفصیلی درباره میزان سهم فرهنگ ایرانشهری در ساختار دولت در سلسله‌های سامانیان و آل‌بویه است. فرض اصلی این است که سهم فرهنگ ایرانشهری هم در ساختار قدرت در این پادشاهی‌ها تأثیر گذاشته و هم در تداوم نهادهای اداری وابسته به دولت مؤثر بوده است. به تناسب فرضیه، این پرسش‌ها مطرح می‌شود: آیا در ظهور این سلسله‌های محلی سهم فرهنگ ایرانی برجسته‌تر از عناصر فرهنگی دیگر است؟ با پذیرش تأثیر فرهنگ ایرانشهری، فرهنگ مزبور در کدام بخش از ساختار دولت تأثیر بیشتری داشته است؟ از آنجایی که مقوله‌های «ساخت»، «دولت» و فرهنگ ایرانشهری تعاریف و برداشت‌های گوناگون دارند فلذا این سه فاکتور مهم را تعریف می‌نمایم. اگرچه دولت پدیده نسبتاً متأخری است که سابقه‌اش به قرن شانزدهم برمی‌گردد بدان معنا نیست که جوامع سنتی فاقد دولت هستند. در جوامع سنتی، دولت، به‌طور عمده، بیانگر تمرکز قدرت، اتکا بر

زور عریان و ساختارهای سنتی و سلطه موروثی است حاکمیت به نیروهای متافیزیکی نسبت داده می‌شود و حکومت در اختیار خانواده‌های متنفذ قدیمی قرار می‌گیرد (نقیب زاده، ۱۳۸۹: ۱۹۸) شاه آرمانی، مهم‌ترین عنصر اندیشه ایرانی‌شهری است. این اندیشه را همچنین باید اساسی‌ترین وجه تداوم فرهنگ ایران‌زمین در حوزه اندیشه سیاسی دانست. بررسی متون دینی و سیاسی کتیبه‌ها و سنن ایران باستان جایگاه شاهی آرمانی، به‌مثابه عنصری کانونی در عمل و اندیشه ایرانیان نشان می‌دهد به‌گونه‌ای که تمامی وجوه فرهنگی و تمدنی ایران تحت تأثیر این اندیشه بوده است (بستانی، ۱۳۹۰).

## ۲- اندیشه ایرانی‌شهری

اندیشه‌های ایرانی‌شهری، جهان‌بینی ایرانیان باستان است که جامعه ایرانی بر حول و محور آن می‌چرخید و قوام می‌گرفت. از زیرمجموعه‌های این اندیشه، اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری یا به زبان پهلوی «آیین نامگ» است که سبب تداوم حیات سیاسی و فرهنگی ایران‌زمین شد. این اندیشه با انتقال به دوران اسلامی و تأثیرگذاری بر برخی از اصول این دوره، ترکیبی بدیع از نظریه سیاست را به جهان سیاست عرضه داشت؛ به‌طوری‌که برخی از مؤلفه‌های ایرانی‌شهری نظیر: شاهی آرمانی، فره ایزدی، توأمان بودن دین و ملک، عدالت، راستی، دانایی و... به کالبد جهان اسلام تزریق و در این دوران مورد استناد قرار گرفت. درواقع «اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری همچون رشته ناپیدایی است که دو دوره بزرگ تاریخ دوران قدیم ایران‌زمین را از دوره باستانی آن تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی به یکدیگر پیوند می‌زند» (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷۱)

رکن اصلی و شالوده اندیشه ایرانی‌شهری که در جهان‌بینی سیاسی جامعه ایرانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، «تهاد شاهی» است که در رأس تمامی نهادها، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی و مدنی جامعه ایرانی قرار دارد. «اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری، به‌گونه‌ای که از بررسی منابع بازمانده از دوره باستان و نیز تاریخ سیاسی ایران‌زمین برمی‌آید، اندیشه شاهی موجود، بر پایه اندیشه سیاسی آرمانی سنجیده می‌شود» (همان: ۱۷۵). «شهریار، والاترین مقام در ایران باستان است. او در رأس هرم اجتماعی قرار دارد و الگویی است که مردم باید او را سرمشق قرار دهند و همه مناسبات نهادهای سیاسی و اجتماعی و ضامن بقای آن‌هاست» (همان، ۵۵). او نماینده خدا بر روی زمین و برگزیده اهورامزدا است. همچنان که «داریوش شاه می‌گوید: اهورامزدا این شاهی را به من بخشید، اهورامزدا مرا یاری کرد تا این شاهی را به دست آورم»، (ویسپوهفر، ۱۳۸۰: ۷۷).

فرّ، پرتوی ایزدی است که در وجود فرد به ودیعه نهاده شده است؛ اما لازمه بهره‌مندی از این فروغ آن است که آدمی، درون خویش را از تمامی بدی‌ها، زشتی‌ها و ردائیل پاک سازد تا در نتیجه آن وجود آدمی به پاکی ازلی خویش برگردد تا خوبی‌ها و فضایل بر آن تجلّی نماید. در اوستا و برخی از متون دیگر، از این امر با عنوان «خویش کار» یاد شده است.

از سوی دیگر، عدالت در ایران باستان، عبارت از هماهنگی میان طبقات جامعه بوده و اینکه هر کس در درجه و مقام ثابتی باشد و خواهان درجه فوق آن نباشد و همواره باید جزء پایین‌تر جامعه فرمان‌بردار جزء بالاتر باشد. افلاطون معتقد است «عدالت اجتماعی عبارت از آن است که میان طبقات سه‌گانه همگامی برقرار باشد و هر طبقه تنها به وظیفه «خویش کاری» خاص خود بپردازد، چه اگر این نظام رعایت نشود و هر کس «همه‌کاره» باشد، در کارها تداخل و تزامم روی خواهد داد و اساس اجتماع پریشان خواهد گشت» (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۵۰). ساسانیان حتی به افرادی که دارای نسب پست بودند، کارهای دیوانی نمی‌دادند. آنان هر کس را برحسب نژاد و نسبی که داشته به کاری می‌گماردند؛ «از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد که هیچ‌کس نباید خواهان درجه‌ای باشد، فوق آنچه به مقتضای نسب به او تعلق می‌گیرد» (گریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۲۸)

### ۳- مختصات و مؤلفه‌های مفهومی فرهنگ ایران‌شهری:

ایران‌شهر نام رسمی محدوده جغرافیایی و قلمرو حکومت ایران عصر ساسانی است این مفهوم بعد از ورود اسلام به ایران تداوم خود را از دست نداد و در اشاره به مفهوم یادشده بکار رفت (رستم‌وندی، ۱۳۸۸: ۲۴) ایران‌شهر، در اصل واحدی متغیر بود که در آن زبان فارسی و فرهنگ آن حکم‌فرما بود اما این بدان معنا نیست که همه مردم درون ایران‌شهر به فارسی سخن می‌گفتند. (فرای، ۱۳۶۸: ۳۱)

بی‌تردید تجلی روشن اصل بنیادین وحدت دین و سیاست را باید در دوره ساسانیان و نوع رابطه شاه و موبدان جستجو کرد. باین‌حال در کنکاش درباره بنیاد یگانه دین و سیاست در اندیشه ایرانی می‌توان تا دوران ظهور زرتشت که خود از طبقه دین‌داران بود، عقب رفت. با شکل‌گیری حکومت مادها و سپس هخامنشیان، آیین مغان و اندیشه‌های زرتشت انتشار وسیعی یافت در نتیجه بیشتر منابع کهن یونان و رومی، مغان را نماینده دین ایرانیان شمرده‌اند. (فرای، ۱۳۸۸: ۳۲۲)

به‌طور خلاصه در تبیین رابطه دین و سیاست سه الگوی برجسته را می‌توان در اندیشه ایران‌شهری دید. الگوی نخست، در دوره مادها، هخامنشیان و اشکانیان دیده می‌شود که در این الگو اگرچه طبقه

دین‌داران رسمیت دارند و دولت نیز خود را به آرمانهای کلی «اندیشه ایرانی - مزدایی» متعهد اما دولت دینی شکل نگرفته است. الگوی دوم، در عصر ساسانیان از طریق همکاری و هم‌ترازی دین و دولت آیین مزدایی رسمیت یافته و دین‌داران به ایفای نقش سیاسی می‌پردازند. الگوی سوم که می‌توان آن را «الگوی آرمانی» نامید، با یکی شدن حوزه دینی و شاهی، دین و دولت یکی شده و مرحله ادغام و اتحاد صورت می‌پذیرد. چارچوب‌های فرهنگ ایرانشهری: فرهنگ ایرانشهری را می‌توان بر پنج پایه، شاه آرمانی، کیان خره، شهریار، دادگری، سرزمین ایران و نژاد ایرانی مفروض گرفت که هریک را توضیح می‌دهیم.

طبق یک تعریف کلی اصول اندیشه سیاسی ایران باستان را می‌توان با استفاده از سنگ‌نبشته‌ها و سنگ‌نگاره‌ها و لوح‌های دیوانی در چارچوب: اندیشه شاهی، صفات شاهی (نژاد و هنر شاهی، عدل و دادگستری، فره ایزدی) ساختار حکومت شاهی (دیوان‌سالاری دبیران، رئیس تشریفات، قائم‌مقام او، خزانه‌دار و ارتش) و روش‌های حکومتی دین‌مداری، تساهل مذهبی، سیاست مدارا و مردم‌مداری مورد بررسی قرار داد؛ از لحاظ اندیشه سیاسی آغاز دوره باستان در ایران، زمانی آغاز می‌شود که قبایل متعدد آریایی به زیر پرچم دیائوکو متحده شده، او را به فرمانروایی خویش برگزیدند. بنابراین دیائوکو و آغاز فرمانروایی او آغاز شکل‌گیری اسوه‌ای از نهاد و بعداً اندیشه سیاسی است که بر کل ادوار تاریخ ایران سایه افکنده است. این اسوه اندیشه سیاسی، همان اندیشه شاهی است که در دوره‌های ماد، هخامنشی اشکانی و ساسانی شکل و قوام می‌یابد و فروپاشی دولت ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی از هم پاشید. (رجایی، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۵) بعدها چون اعراب که هیچ نوع سابقه درخشانی در سیاست جهانی و بروکراسی اداری و مناسبات جهانی نداشتند، با استفاده از خود ایرانیان، مجبور به پذیرش همین اصول البته به صورت گرت‌برداری شده، شدند ولی صورت اصلی و آرمانی این سیاست‌ها را می‌توان در دولت‌های ایرانی بعد از اسلام به‌ویژه سامانیان و آل‌بویه مشاهده کرد.

در اندیشه ایرانیان برای اینکه نظم عالم انسانی با «نظم کیهانی» قرین باشد، باید شاهی آرمانی بر آن فرمانروایی کند. شاه آرمانی است که می‌تواند نظم زمینی را بانظم کیهانی تطبیق دهد و جامعه زمینی را به جلوه‌ای از آرمان‌شهر تبدیل کند؛ بنابراین به اعتقاد ایرانیان، این شاهی بر کسی روا بوده که بهتر سلطنت کند. «برای اهورا و برای امشا وهشتا کسی شایسته حکومت کردن است که بهترین باشد». (همان: ۷۷)

در اندیشه ایرانیان باستان، شاه نماینده اهورامزدا بر روی زمین و رهبر دینی بود و مأموریت داشت با نیروهای اهریمنی، دروغ و ناراستی بجنگد و راستی را بپاید. چنانچه شاه بر آیین راستی عمل می‌کرد، دارای فره شاهی می‌شد و اگر از آن روی گردان می‌شد فرد شاهی از او دور می‌گشت. بنابراین شاه آرمانی از نظر ایرانیان کسی بود که دارای ویژگی‌ها و خصایص فروبندی باشد و این خصایص عبارت بودند از:

خصیصه اول، داشتن نژاد شاهی: یعنی یکی از شرایط و صفات شاهی در اندیشه آریایی‌ها آن بود که او از نژاد اصیل و نژاد خدایان و شاهان باشند. آن‌ها سلطنت و شاهی را حق یک خاندان و آن‌هم «خانواده شاهی» می‌دانستند. (همان: ۸۰) دوم، هنر پادشاهی. سوم: عدل و دادگری. چهارم، فره ایزدی: اعتقاد به اندیشه فره ایزدی برای پادشاهان ایرانی به این معنا بود که ایزدان فرمانروایی عالم، فرمانروایی زمین را به کسی می‌دهند که خود برگزیده‌اند. بنابراین ایرانیان معتقدند که اهورامزدا فقط یک پادشاه برمی‌گزیند و اوست که برخوردار از فره ایزدی است و پادشاه سراسر جهان است. به اعتقاد آن‌ها منشأ اصلی قدرت و قانون، اهورامزدا و مجری آن پادشاه است. «وظیفه شاه حفظ قوانین ایزدی در زمین و نگهداری از کشور در برابر دشمنان و نگهداری از مردم است. این اندیشه بارها از زبان شاهان ایرانی در کتیبه‌ها و سنگ‌نگاره‌ها بازگو شده است.» (پولادی، ۱۳۸۵)

چون ساسانیان نزدیک‌ترین و در دسترس‌ترین شیوه حکومت‌داری جهانی بودند و ایرانیان با سابقه‌ترین و پرنفوذترین ملت‌ها در تمدن اسلامی بودند عرب‌ها چاره‌ای جز پذیرش شیوه‌های آن‌ها در حکومت‌هایشان شدند و با تشکیل دولت‌های مستقل اسلامی این شیوه تقریباً تا دوره مشروطه تداوم یافت. به این ترتیب حتی در برخورد ما با تمدن غرب نیز می‌توان گفت تداوم اندیشه ایرانی‌شهری در گذار به دوره اسلامی عامل اصلی در تداوم تاریخی (هویت) و فرهنگی ایران زمین تا به امروز به حساب می‌آید؛ اما به نظر می‌رسد باید در این زمینه یک سؤال اساسی را مطرح کرد و آن اینکه این سبک ملیت و بازیابی هویتی در دوران بعد از اسلام و تداوم آن تحت چه عناوینی بازیابی شد. حداقل در ایران یک آگاهی از ملت، یک زبان و نمادها خاص و یک ایدئولوژی در قالب حماسه‌های ملی مانند شاهنامه مشخص وجود داشته که در اعصار مختلف هم بعد از حمله اسکندر و هم بعد از حمله اعراب و هم بعد از حمله مغول به بازیابی هویت ملی ایران کمک کرده است. (اولریش، ۱۳۸۰: ۷)

البته متفکران بسیاری درباره شیوه نگرش و چگونگی زایش دوباره «ققنوس ایرانی» بعد از خاکسترشان توسط دشمنان، به قول اسلامی ندوشن، طباطبایی و رجایی و اجزاء سازنده‌اش و تداوم

آن سخن گفته‌اند که برای فهم موضوع می‌توان از آن‌ها سود برد. «فرهنگ رجایی» هویت ملی ایران را این‌گونه تعریف می‌کند: «آن جنبه از چهارچوب فکری یا شکلی از خودآگاهی ملت موردنظر است که مانند خمیر مایه‌های در تاریخ تحول اجتماعی ایران و ایرانیان جریان دارد و به حیات جمعی آن‌ها تداوم و ثبات می‌بخشد» این ویژگی تناقض‌نمای هر ملتی است که هم ثبات داشته باشد و هم پویایی. به این معنی که در عین حال که جوامع مرتب متحول می‌شوند، جنبه‌هایی از ثبات در فرهنگ آن‌هاست که این تحول بر گرده آن‌ها می‌چرخد و اجازه تغییر جامعه یا تبدیل به غیرشدن را به آن نمی‌دهد. در این راستا فرهنگ رجایی ویژگی‌های فرهنگ ملی ایران معاصر را شامل ۱- ایران ۲- سنت ۳- دین و ۴- تجدد می‌داند؛ بنابراین این عناصر در گذشته شامل ایرانشهر؛ سنت و دین بوده‌اند. (رجایی، ۱۳۸۲)

با یک جمع‌بندی کلی و شیوه که ما در این جستار برای بازیابی هویت ایرانشهری به کار می‌گیریم می‌توان گفت که عوامل مشخص‌کننده هویت یک ملت شامل: نظام فرهنگی مشخص، جغرافیا، حقوق و قواعد بین مردم، حکومت، زبان و میراث تاریخی هست. (روح‌الامینی، ۱۳۷۹: ۲۸ و ۱۱۰) در ادامه سعی خواهیم کرد تا با ارائه یک متدودولوژی مشخص دلایل تداوم گفتمان ایرانشهری را در دوران اسلامی با توجه به هجوم اعراب و تلاش آن‌ها برای ادغام ایرانشهر در درون تمدن اسلامی در قرون اولیه تبیین کنیم؛ اما از بین مؤلفه‌هایی که برای تداوم اندیشه و هویت ایرانی ذکر می‌کنند حداقل دو شاخصه خیلی مهم و ملموس وجود دارد: ۱- زبان فارسی ۲- نهاد شاهنشاهی؛ اما به نظر می‌رسد اندیشه ایرانشهری در مراحل تکامل خودش از چند مرحله گذر کرده است.

◀ دوره اول، دوره تکوین هویت ملی ایران؛ همزمان با تشکیل اولین عوامل هویت بحران ایرانی (ظهور زرتشت، حکومت مادها و هخامنشی‌ها اندیشه ایرانشهری و شهریار آرمانی ایرانی)

◀ دوره دوم، دوره ملت بدون دولت (حمله اعراب)، دوره‌ای که اندیشه ایرانشهری توسط خاندان‌های ایرانی، دهقانان و دبیران از طریق فرهنگی و تجربی به اعراب آموزش داده می‌شد.

◀ دوره سوم، تکاپوی تشکیل دولت‌های سیاسی با انتساب خود به ایران باستان و تشکیل حکومت‌های اولیه مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل بویه، این دوره تا زمان صفویه ادامه پیدا می‌کند.

◀ دوره چهارم، دوره صفویان و تشکیل دولت ملی مستقل و بازتولید اندیشه ایرانشهری در قالب مفاهیم گزاره‌های متفاوت. (جوکار، ۱۳۸۶: ۱۱۷)

◀ دوره پنجم: دوره آشنایی ایرانیان با مفاهیم مدرن و سعی در بازتولید اندیشه‌های سیاسی جدید و تشکیل دولت - ملت با کمک مفاهیم جدید مانند مشروطیت.

بنابراین ما در این جستار سعی می‌کنیم تلاش دولت‌های مستقل ایرانی در چهارچوب تلاش برای بازیابی هویت ایرانی‌شهری را در قالب سیاسی توضیح دهیم و با توجه به مختصات اندیشه ایرانی‌شهری این مفاهیم را تحت لوای مفاهیمی مانند ۱- توجه به زبان فارسی، ۲- ساختار دولت، ۳- تبار و نژاد پادشاهی، ۴- بروکراسی اداری و شیوه اداره قلمرو، ۵- چرخش نخبگان و جذب نویسندگان، شاعران و خاندان‌های با اصالت پارسی، ۶- اهمیت ایران و هویت ایرانی و ایدئولوژی حکومتی سه‌پایه «دین- دولت-ایران‌شهر» در نزد این حکومت‌ها، (قادری و رستم‌وندی، ۱۳۸۵) تبیین کنیم. به نظر می‌رسد با به‌کارگیری این مفاهیم و قالب‌ریزی داده‌های تاریخی بتوان به تبیین چگونگی تداوم هویت ایرانی‌شهری بعد از سقوط دولت ساسانی در دولت‌های اسلامی کمک کرد. چون تفسیر و تبیین همه جنبه‌های دولت‌های مورد بحث از حوصله این نوشته خارج است سعی خواهیم کرد به صورت کاملاً مختصر و به‌طور جداگانه هر کدام از نقش و میزان اهمیت اندیشه ایرانی‌شهری را در ساختار هر کدام از دولت‌ها تبیین کنیم.

### ۳- سامانیان مبارزان فرهنگی ایران‌شهر

اگر تلاش‌های ساسانیان را برای تشکیل هویت‌دهی سیاسی و مرزی به ایران‌شهر مبدع ایرانی‌شهری سیاسی بدانیم باید سامانیان را مبدع ایرانی‌شهری فرهنگی لقب دهیم زیرا آنان با درایت جنگ را با اعراب و ترکان از میدان سیاست به میدان فرهنگ کشاندند و با تأکید بر زبان فارسی و جذب دهقانان، مترجمان و دانشمندان هر آنچه از اندیشه ایرانی‌شهری چه شفاهی چه کتبی موجود بود را یکجا گردآوردند و با تأکید بر زبان فارسی باعث تداوم اندیشه ایران و زبان فارسی شدند همچون ترجمه فارسی قرآن به فتوای ابوحنیفه و ترجمه تاریخ طبری توسط بلعمی. (شعردوست، ۱۳۷۸: ۱۸۳) به این ترتیب برخلاف یعقوب که فقط می‌خواست خلافت و عرب را نابود کند. سامانیان تلاش کردند تا خودآگاهی ملی را در کشور و با تأکید بر نقش نخبگان ایجاد کنند. به این ترتیب نخستین خاندانی که در تاریخ ایران بعد از اسلام، در ساختار سیاسی وارد شد و موجودیت خویش را به منصف ظهور فرهنگی نهاد، بدون شک آل سامان در قرن دوم هجری بود. این خاندان در یک جریان تدریجی لیکن عمیق فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گرفته و پس از مدتی، در نیمه دوم قرن سوم هجری، مقارن با عصر اقتدار



حکومت‌هایی چون طاهریان و صفاریان و حتی علویان طبرستان، زمینه‌ساز پیدایی دولتی بزرگ و باشکوه و روزگاری درخشان یعنی عصر طلایی ایران بعد از اسلام گشت. (جوکار، ۱۳۸۶: ۱۲۰)

بارقه‌های ظهور دولت سامانی حتی پیش از حکومت طاهریان پدیدار گشت و دستاوردهای این عصر تا زمان حاضر نیز همچنان تداوم یافته است. مبالغه نخواهد بود اگر که معتقد باشیم امروزه ایران را به ممیزهایی که در دوره سامانیان ظاهر شد، یعنی تمدن و فرهنگ و ادبیات فارسی در جهان می‌شناسند. بزرگ‌ترین شاهکارهای علمی و فرهنگی ایران نیز یا در این دوره و یا نطفه در این زمان دارند. برجسته‌ترین دانشمندان ایرانی همچون ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی، رودکی، فردوسی و... نیز محصول این روزگارند. در واقع ظهور سامانیان در عصر اسلامی، حاکی از احیاء ایران و ایرانی و فرهنگ و تمدن باستانی او، امتزاج متناسب بارویکرد مذهب اسلام و شالوده‌های استوار این مکتب بود. همان‌گونه که سقوط این دولت نیز به‌منزله حاکمیت دولت‌های بیگانه ترک و پایان عصر حکومت‌های ایرانی است. (مدرسی، ۱۳۷۸)

جالب این است که ایران با تلاش سامانیان در قبال اعراب، دچار فقدان فرهنگ و تمدن و شخصیت نگشت، بسان بسیاری دیگر از بلاد مفتوحه همچون مصر، تمامی ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی زبانی خود را از کف نداد و در ردیف دول عربی درنیامد. بلکه آنچه مربوط به اندیشه‌های دینی و اعتقادی بود آن را تبدیل به احسن نمود. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۶۴) هنگامی که ایرانیان نسبت به حکومت اعراب مسلمان و خلفای اموی و عباسی نومید شدند، به برپایی یک‌رشته قیام‌ها و نهضت‌های سیاسی، مذهبی و اجتماعی مبادرت ورزیدند؛ اما این نهضت‌ها نیز هیچ‌گاه عنصر ایرانی را به نتایج قابل‌انتظار نرسانید و حتی اسباب سرخوردگی، ضعف و فقدان امنیت سیاسی نیز گشت؛ بنابراین ایرانیان به‌رغم همگامی با عباسیان بازهم به نتایج دلخواه خویش دست نیافتند. پس به تدریج به تأسیس حاکمیت‌های ملی-ایرانی دست یازیدند. یکی از خاندان‌هایی که از همان آغاز، مترصد احیاء یک موقعیت تازه با در نظر گرفتن توانایی و نیازهای روز در شرق خلافت اسلامی بود خاندان آل سامان بود. بدین ترتیب شالوده سیاسی - فرهنگی دولت سامانیان بر پای داشته شد. نقش سامانیان در نواندیشی سیاسی- فرهنگی در تاریخ ایران پس از اسلام بی‌بدیل است. سامانیان احیاگران ایران و ایرانی و تبلور خواست مردم این سرزمین بوده‌اند. بنابراین ظهور این دولت را بایستی نتیجه خواست جامعه ایرانی دانست چراکه با توجه خواستگاه آنان، منافع آنان با طبقات دهقان مشترک بود (ناجی، ۱۳۸۷: ۱۸۵). در واقع تبلور هویت ایرانیان در شکل دولت سامانیان ظهور کرد.

زاماداران سامانی از همان ابتدا بر عنوان امیر بسنده کردند و به مردم‌داری و خردپروری و دادگستری شهره خاص و عام گشتند. ایرانیان آنان را تا به حدی در این جریان حرمت می‌داشتند و تقدیس بر ایشان قائل بودند که می‌گفتند اگر حتی درختی بر خاندان آل سامانیان یاغی شود خشک خواهد شد. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۸ به نقل از پرگاری، ۱۳۸۰)

از میزهای جالب‌توجه امرای سامانی، حتی پیش از تأسیس این دولت در خراسان بزرگ، اتکالی سامانیان بر همه طبقات اجتماعی، به‌ویژه تکیه بر شایستگان و خردمندان بود. بسیاری معتقدند که آل سامان بیشتر متکی بر طبقه دهقانی بوده است حتی برخی تلاش دارند تا ثابت نمایند که ساختار دولت سامانیان از همان آغاز مبتنی بر نظام فئودالی بوده است. (لمبتون، ۱۳۶۲: ۱۱۹ به نقل از پرگاری، ۱۳۸۰) و همین دهقانان که حافظان شفاهی فرهنگ ایرانی بودند حماسه شاهنامه را به ذهن و نبوغ فردوسی تزریق کردند؛ و تفاوت سامانیان در دوام بقایی و مشروعیتشان با صفاریان داشتن پایگاه بسیار قوی دهقانان به‌عنوان اصیل‌ترین حافظان شفاهی اندیشه ایرانی‌شهری بود.

بدین ترتیب شاهنامه فردوسی را نیز به‌منزله تعیین جایگاه دیرینه نظام دهقانی در جامعه ایرانی برمی‌شمارند. درحالی که شاهنامه بیش از آنکه مبین نامه شاهان باشد، مبین ساختار فکری ایرانیان و اصالت عنصر دیرینه او در قبال بیگانگان است. فردوسی باحساس خطر از دو قومیت بیگانه حاضر در ایران، (ترک و عرب) بیش از آنکه منادی نظام طبقاتی جامعه ایرانی باشد، شارح هویت عنصر فرهیخته و تفکر آزاداندیش و نگرش خردمندانه ایرانی است که در ذهن دهقانان هزاران سال باقی‌مانده بود و رستاخیز سامانیان آن را بارور کرد. (ناجی، ۱۳۸۷: ۱۸۶)

سامانیان اهتمام به نشر فرهنگ و مآثر قدیم ایران را مستلزم اظهار مخالفت بافرهنگ اسلام نمی‌شمردند آنان، با سعه‌صدر و با سیاست، چنان فضایی ساختند که مسلمان و غیرمسلمان آزادانه در کنار هم‌زیست کنند، درس بخوانند و به نشر و گسترش علوم و فنون بپردازند. در پرتو همین سیاست بود که شعرا و ادبا و فلسفه و فقها و مفسران بسیاری در دوره حکومت آنان رشد و نمو یافتند و آثار ارزشمندی به زبان تازی و پارسی تقدیم جامعه ایران اسلامی کردند. (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۳)

البته رشد و اعتلای علم و ادب در دوره سامانی (گذشته از عنایت امیران سامانی) مدیون وزرای دانش‌پرور و ادب‌دوستی چون ابو عبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی که از اصیل‌ترین خاندان‌های ایرانی بود، است. رودکی (شاعر نامور در دوره زمامداری نصر بن احمد) کلیله‌ودمنه را به نظم درآورد. هرچند کلیله‌ودمنه قبل از آن به پارسی برگردانده شده بود، اما از همان زمان که عبدالله ابن مقفع آن را به

عربی ترجمه کرد متن فارسی از اعتبار افتاد. از این رو، نصر بن احمد رودکی را تشویق کرد که آن را به رشته نظم کشد تا پارسی‌زبانان را به خواندن آن و بهره گرفتن از آن رغبت افزایش دهد. (مدرسی، ۱۳۷۸، ۹۵)

در دوره سامانیان، زبان فارسی از پیشرفت و شکوفایی زیادی برخوردار شد. با آنکه سامانیان در کارهای اداری زبان عربی را به کار می‌بردند و آن را شعار وحدت خلافت می‌شمردند، امکان آن را فراهم آوردند تا شاعران فارسی دری همچون رودکی «وفات در ۳۲۹ ق / ۹۴۰ - ۱ م» و دقیقی «حدود ۳۲۵ - ۷۰ ق / ۹۳۵ - ۸۰ م» از نخستین کسانی باشند که با گونه‌ای از زبان ملی خود که از تکمیل و آمیختن لهجه‌های محلی گوناگون فراهم آمده بود مطلب بنویسند. حرکت فرهنگی سامانیان زمینه مناسبی برای رشد و گسترش زبان فارسی فراهم ساخت و در پرتو حمایت این سلسله علم و ادب در خراسان بالیدن گرفت. اگرچه سامانیان زبان عربی را که زبان اداری و ابزار ارتباط آن‌ها با دیگر بلاد اسلامی به شمار می‌رفت به کار می‌بردند، اما به زبان فارسی دری نیز توجه زیادی نشان می‌دادند و باعلاقه شدید از نویسندگان و شاعرانی که به این زبان می‌نوشتند یا شعر می‌سرودند حمایت می‌کردند؛ چنان که در دوره آنان نهضتی برای ترجمه از آثار عربی به فارسی شکل گرفت و کتاب‌هایی چون کلیله و دمنه، تفسیر بزرگ طبری و تاریخ طبری به فارسی دری برگردانده شد. (ر.ک محمودی بختیاری، ۱۳۸۶)

حکومت سامانیان و صفاریان اما به سان میان‌پرده‌ای در قرن سوم و چهارم دیده شدند و از دوران حکومت سلجوقیان و هجوم قبایل ترک تا دوره مغول، مجدداً مفهوم ایرانشهر در ایران به حاشیه رانده شد و همچنان خلافت عباسی در بغداد مستقر باقی ماند و حکومت‌هایی ایرانی نماینده این خلافت محسوب می‌شدند. با فروپاشی خلافت بغداد در پی حمله هلاکو بود که دوران تازه‌ای در تاریخ ایران آغاز شد و مجدداً عناصر مربوط به ایرانشهر و ایران‌زمین در ادبیات ایران فعال شد و هویت ایرانی شرایط مساعدی برای بیان خودیافت. پس از حمله مغول دو فرآیند اعتلای ایده ایرانشهر (تاریخ و اسطوره‌های مشترک و تسلط دوباره زبان فارسی) و نیز بسط و گسترش تشیع زمینه را برای ظهور دولت صفوی در آغاز قرن دهم هجری فراهم کرد. با این حال در فاصله زمانی میان حمله مغول تا تشکیل دولت صفوی، اگرچه پایه‌های ذهنی مفهوم ملت موجود بود اما ملت در ایران شکل نگرفت چراکه پایه‌های عینی مفهوم ملت همچون دولت فراگیر و متمرکز و مرزهای سرزمینی مشخص در ایران غایب بود. (جوکار، ۱۳۸۷: ۱۲۲-۱۲۰)

به این ترتیب سامانیان با ایجاد یک بروکراسی جدید به سبک ساسانیان؛ و توأمان کردن دین و سیاست در کنار مدار و تسامح دینی به سبک هخامنشیان و تدوین تاریخ ملی و شفاهی به زبان فارسی در کتاب‌های مانند خدای‌نامه و شاهنامه ابومنصور و حمایت از شاعران و نخبگان ایرانی، جذب دهقانان و تمام کسانی که حافظه ایرانشهری داشتند به تداوم بیش‌ازپیش اندیشه ایرانشهری در ایران بعد از اسلام کمک کردند. همچنین سامانیان به رساندن نسب و تبار خود به بهرام چوبین و ایجاد یک گفتمان قوی تبارشناسی به ایرانشهر و ایجاد یک گفتمان قوی فرهنگی در کنار روحانیون و ارتشیان و نخبگان به سبک ایرانشهر ساسانیان و ایجاد یک بروکراسی منسجم بیش از هر دولت دیگری در ایران بعد از اسلام اندیشه‌های ایرانشهری را در قالب ایدئولوژی تکامل بخشیدند.

#### ۴- آل بویه و آخرین تلاش‌های برای بازگشت به شکوه شاهنشاهی ساسانی

پس از سقوط حکومت ساسانی، سرزمین پهناور ایران تحت سلطه‌ی خلفای اسلامی درآمد. در دوره‌ی خلفای اموی و عباسی، نهضت‌های متعددی با عناوین و انگیزه‌های گوناگون صورت گرفت که هدف نهایی آن‌ها، زدودن استیلای خلفا و روی کار آوردن حکومتی سراسری و فراگیر همانند ساسانیان در ایران بود. تشکیل سه دولت طاهری، صفاری و سامانی که بر مناطق شرقی ایران همچون خراسان و ماوراءالنهر و سیستان حاکمیت داشتند، نمی‌توانست به آرزوی همه‌ی ایرانیان در برانداختن سلطه‌ی کامل بیگانگان جامه‌ی عمل بپوشاند. ضمن آن که طاهریان و سامانیان تابع و متحد دستگاه خلافت عباسی به شمار می‌رفتند. با این حال، برخی از حاکمان ایرانی همچون طاهر بن حسین، یعقوب و عمرولیث صفاری تمایل خود را به منظور زدودن سلطه‌ی عباسیان نشان دادند. از سوی دیگر، اغلب ایرانیان با پذیرش دین اسلام عمدتاً به دو گروه سنی و شیعه تقسیم گردیدند که این موضوع تأثیر زیادی بر جنبش‌های استقلال طلبانه‌ی ایرانیان داشت. ظهور امیران آل بویه، استیلای خلافت عباسی بر ایران را به چالش کشاند و سبب خروج سپاهیان خلافت از ایران و فتح بغداد گردید. (خلعتری و طباطبایی، ۱۳۸۹: ۸۴-۸۳)

دولت آل بویه از نظر قدرت و وسعت قلمرو و بالأخص شکوفایی فرهنگی و تأثیر آن بر فرهنگ ایرانی - اسلامی در ادوار بعدی، از مهم‌ترین حکومت‌های ایران بعد از اسلام است. آل بویه اگرچه به اندازه صفویان ولی مقدم بر آنان در شکل‌گیری هویت ایرانی بعد از اسلام سهیم بوده و در پیوند دادن اندیشه‌های ملک‌داری ایرانی - اسلامی و بردباری مذهبی و ترویج خردگرایی (شیعی - معتزلی)

ایفای نقش کرده‌اند. آل بویه در اصل زیدی و پیرو عقیده‌ی شیعی مسلط بر موطن خویش بودند. پس از تسلط بر بغداد، ظاهراً از زیدی‌گری به مذهب ۱۲ امامی گراییدند؛ به‌منظور استقلال از زیدیان و تکیه بر فرقه‌ی دیگری از شیعه که رسماً امام حاضر در صحنه نداشته باشد تا به حکومت او دعوت شود. (خلعتری و طباطبایی، ۱۳۸۹: ۸۵) بدین ترتیب زمینه را برای ارتباط و پیوند نهاد سلطنت و نهاد دین که یکی از اساسی‌ترین مفردات اندیشه‌ی سیاسی ایران‌شهری است، مهیا کردند. بیشترین سعی آنان تلفیق اندیشه‌های دینی ایران باستان و دیانت اسلامی بود تا از عقاید مشترک فرهنگ قبل از اسلام در زمینه‌ی مشروعیت دینی «حق الهی حکومت» استفاده کنند و از این طریق بتوانند بر مردمی که هم به گذشته‌ی خود افتخار می‌کردند و هم برای دین اسلام ارزش و اهمیت زیادی قائل بودند، حکومت کنند (ر.ک رهنما، ۱۳۸۷)؛ نمونه‌ی بارز این اهتمام را در مراسم تاج‌گذاری قدرتمندترین امیر آل بویه، «عضدالدوله» در بغداد شاهدیم. عضدالدوله سنت قدیم شاهنشاهی ساسانی را احیاء و امارت آل بویه را به سلطنتی واقعی تبدیل کرد. در واقع امرای آل بویه عناوین باستانی ایران از جمله عنوان شاهنشاه (شاه شاهان) را احیا کردند و القاب پرطمطراق خلفا و حکمرانان عرب را به کار گرفتند و از تاج‌وتخت که نشانه‌های سلطنت بود، استفاده کردند. (کرمر، ۱۳۷۵: ۸)

هم‌چنین آل بویه علاوه بر میمنت و تبرک سلسله‌ی خود با «عهد و لوای خلافت»، از فره ایزدی و سنت نسب‌سازی پادشاهی به‌عنوان دیگر ارکان مشروعیت بخش دولت خویش بهره گرفتند. سنتی که از ساسانیان [که نسبت خود را به هخامنشیان می‌رسانیدند] تا سلسله‌ی قاجار [که مورخان درباری‌اش نسبت پادشاهانش را به صفویان می‌چسبانیدند] امتداد یافت و دوام آورد. آل بویه که نزدیک به یک قرن خلفای عباسی را زیر نفوذ و قیمومیت خود داشتند و در عمل، خلیفه را از همه‌ی امور دولتی و اقتدار سیاسی معزول کرده بودند، هیچ‌گاه آشکارا مقام معنوی او را نقض نکردند و درصدد تغییر خلافت از خاندان عباسی برنیامدند. ایشان به‌رغم مذهب شیعی، مرجعیت سیاسی خلیفه عباسی را پذیرفته بودند. (کاهن، ۱۳۸۳: ۳۲-۳۱)

آل بویه جزو حکمرانان ایرانی نژاد بودند که بانفوذ و تسلط عرب‌ها ناسازگاری داشتند. مؤسسان این سلسله سه برادر به نام‌های علی، حسن و احمد بودند که در ابتدا به خدمت سپاه ماکان درآمدند و به‌سرعت پله‌های ترقی را طی نموده، در جایگاه فرمانروایی قرار گرفتند و پس از ضعف ماکان کاکای او را ترک گفته، به خدمت یکی دیگر از فرماندهان دیلمی به نام مرداویج درآمدند. مرداویج برضد اسفار بن شیرویه قیام کرد و زمام فرمانروایی بر سرزمین‌های گرگان، طبرستان، قزوین، زنجان، قم و کرج را

در ۳۲۰ ق) در دست گرفت. وی مردم را بسیار گرامی می‌داشت؛ چنانکه خود، بر تختی از طلا می‌نشست و بزرگان قوم را نیز بر تخت نقره می‌نشاند. مرداوینج محدوده حکومت خود را تا نواحی عراق گسترش داد و سلسله آل زیار را بنیان نهاد. وی همچنین در صدد بود بغداد را اشغال کند و حاکمیت بر جهان اسلام را از اعراب به ایرانیان منتقل سازد و حکومت اعراب را از بین ببرد. (کاهن، ۱۳۸۳: ۳۰) آل بویه تنها فرمانروایان ایرانی بودند که توانستند حکومت‌هایی ایرانی به پایتختی سه شهر بزرگ ری، شیراز و بغداد بنیان نهند؛ چنانکه محدوده حکمرانی‌شان چهار سرزمین عراق، فارس، جبل و اهواز را در برمی‌گرفت. این امر نتیجه زیرکی و نیز مهارت جنگی بنیان‌گذاران این سلسله و همچنین توانمندی آنان در گردآوری مال و صرف آن در هنگام نیاز بود. (فیض‌الله زاده، ۱۳۸۶: ۳۶۵)

از طرفی این سلسله با تصرف بغداد برخلاف حکومت‌های ایرانی دیگر، یعنی طاهریان و سامانیان که مشروعیت دولت خود را از خلافت عباسی می‌گرفتند، تنها سلسله آل بویه بود که از این لحاظ هیچ‌گونه وابستگی به حکومت عباسی نداشت و دولت آنان که بخش وسیعی از سرزمین اسلامی را در برمی‌گرفت، صرفاً مدیون تلاش و شمشیرزنی بنیان‌گذاران خود بود؛ و لذا عجیب نیست که می‌بینیم پادشاهان آل بویه در برابر خلفای عباسی روشی متفاوت با شیوه حکومت‌های ایرانی قبل از خود در پیش گرفتند؛ چنانکه حتی خلفا را عزل و نصب می‌کردند. البته «مسئله رابطه آل بویه با خلافت بیش از هر چیز به گرایش‌های مذهبی آنان بستگی دارد» (کاهن، ۱۳۸۳: ۳۲). آل بویه معتقد بودند که بنی‌عباس خلافت را از صاحبان اصلی آن غصب کرده و دیگر دلیلی برای اطاعت از بنی‌عباس وجود ندارد. به همین علت بود که معزالدوله هنگام ورود به بغداد تصمیم گرفت حکومت بنی‌عباس را منحل سازد و خلافت را به علویان واگذار نماید؛ اما ترسید که حکومت در دست خلیفه علوی به‌وسیله‌ای تبدیل شود که از آن به هنگام نیاز بهره‌برداری سیاسی کند. معزالدوله با برخی از نزدیکان خود پیرامون انتقال حکومت از عباسیان به علویان و بیعت با ایشان مشورت کرد و آنان نیز همگی این موضوع را تأیید کردند، جز برخی از نزدیکان خاص، ابن اثیر در این باره می‌گوید به معزالدوله گفتند: «این کار از دوراندیشی به دور است تو امروز با خلیفه‌ای روبه‌رو هستی که همه اذعان دارند وی صاحب خلافت نیست و چنانکه دستور دهی، تمامی سربازان وی را به هلاکت می‌رسانند؛ اما اگر یکی از علویان را به خلافت برسانی و مهر تأیید بر وی نهی، سربازان و فرماندهان لشکرت با وی دمساز می‌شوند و چون فرمان به کشتن دهد، اطاعت می‌کنند. از این اندیشه در گذر که باعث زوال و نابودی حکومت می‌گردد». (فیض‌الله زاده، ۱۳۸۶: ۳۶۶)

آلبویه خود از فارسان اصیل بودند و نسل نخست آنها از لحاظ فرهنگی افرادی خشن و بی‌یواد بودند اما جانشینان آنها توسط اشرافیت با فرهنگ محلی ایران آشنا شدند؛ آنها برخلاف سامانیان در مناطقی حکومت داشتند که «عرب‌مأب» بودند؛ با این حال در ابتدای کار نسبت به فرهنگ عربی بی‌اطلاع تا اینکه پس از فتح بغداد نیازمند مترجمانی از عربی به فارسی شدند و اندک‌اندک از فرهنگ زمانه خویش تأثیر پذیرفتند و به شعر و ادب روی آوردند (کاهن، ۱۳۸۳: ۳۴)؛ چنانکه معزالدوله و ابوالعباس بن رکن‌الدوله شاعر بودند و تاج‌الدوله بن عضدالدوله معروف به ادیب از شعرای آلبویه بود که ادب را در اهواز فراگرفت. علاقه آلبویه به مسائل فرهنگی باعث شد آنان در گسترش ادب، فلسفه و سایر علوم تلاش بسیار نمایند و ری، اصفهان شیراز و بغداد در زمان آنها به مراکز مهم ادبی تبدیل شدند. به دلیل وضعیت حاکم بر دوره آلبویه نوع سبک نوشتاری این دوره به دو بخش رسمی و غیررسمی تقسیم می‌شود: سبک نوشتاری رسمی مخصوص درباریان و بزرگان لشکر و سبک نوشتاری غیررسمی ویژه عوام‌الناس و مردم کوچه و بازار بود. همچنین سبک نوشتاری رسمی نیز به‌نوبه خود، از دو بخش ادبی کهن که یکی نوشتاری دیوانی است و دیگری شعر مدیح، تشکیل می‌شود. کتاب رسایل صابی، رسایل صاحب، رسایل عبدالعزیز بن یوسف و دیگران از جمله سبک نوشتاری دیوانی هست و در قسمت شعر مدیح بسیاری از شاعران این دوره ابیات فراوانی از خود بر جای نهاده‌اند. (الهامی، ۱۳۷۹)

به این ترتیب در دوره آلبویه قدرت دنیوی سلطان و قدرت معنوی خلیفه عباسی رو درروی هم قرار گرفتند. قدرت دنیوی سلطان که آلبویه در بالاترین درجه به آن دست یافتند، بدون کسب مشروعیت از قدرت معنوی عباسیان، دارای آن‌چنان ارزشی نبوده تا سلطان را از خلیفه بی‌نیاز سازد. در این میان نکته واضح آن است که در این زمان، خلیفه قدرت نظامی و سیاسی قابل توجهی نداشته است. در همین دوران است که خلیفه تبدیل به ملعبه آلبویه شده است و حتی خود آلبویه خلیفه را عوض می‌کند. پس چرا باید اصلاً خلیفه‌ای وجود داشته باشد؟ وقتی آلبویه خلیفه را کور می‌کنند و یا می‌کشند چرا خلافت را از بین نمی‌برند؟ پاسخ به این پرسش در بررسی نظریات خلافت نهفته است. مبنایی که در این نظریات طرح شد سبب گردید تا طی سده‌های متوالی موقعیت خلیفه در جهان اسلام تثبیت گردد و خلیفه علاوه بر اینکه به‌عنوان «خلیفه‌الله» از مبنایی الهی برای خلافت برخوردار بود، بلکه مرجع تولیدکننده مشروعیت برای قدرت دنیایی سلاطین نیز بود (رهنما، ۱۳۸۷: ۹۹-۹۸).

توضیح آنکه در اندیشه ایرانشهری و در باور ایرانیان باستان، نهاد شاهی با آفرینش انسان و پیکار میان اهورامزدا و اهریمن ارتباط دارد و شاه آفریده‌ی اهورامزدا سرسلسله‌ی پیکار با بدی است. شاه به‌عنوان عامل پیوند آسمان با زمین کارکردهایی را به عهده داشت. الزامات و کارکردهای نهاد شاهی با قدرت گیری ساسانیان به تکامل رسید (زمانی، ۱۳۸۶). ورود اسلام، نهاد شاهی که در نظرگاه مسلمانان توأم با ظلم و جور بود، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت سیاسی ایران دچار وقفه نمود و خلافت اسلامی بر قلمرو جغرافیای سیاسی و اجتماعی جدید حاکمیت یافت. خلفای عرب نمی‌خواستند همسنگ شاهان شمرده شوند زیرا از نظر مسلمانان اولیه پادشاهی مترادف با ظلم و جور و تغلب بود؛ اما الزامات اداره‌ی حکومت، ایشان را ملزم به وام‌گیری از الگوی ملک‌داری ایرانی - ساسانی وادار نمود. باروی کار آمدن عباسیان وام‌گیری از الگوی ایرانی شدت بیشتری یافت؛ اما بسیاری از ایرانیان که بازگشت به عظمت و شکوه گذشته را مستلزم اعاده‌ی نهاد شاهی می‌دانستند، عباسیان را به‌عنوان جانشین شاهان باستانی خود به رسمیت نشناختند. فرمانروایان ایرانی که مستقل یا نیمه‌مستقل بودند به احیای نهاد شاهی و کارکردهای آن پرداختند. دوره‌ی حکومت فرمانروایان ایرانی که از نخستین سال‌های قرن سوم آغاز می‌شود، عصر فرآیند بازسازی نهاد شاهی است اما سلسله‌های ایرانی در این فرآیند راههای متفاوتی را پیش گرفتند. (شاهرخی، ۱۳: ۱۱۲-۱۱۰) چگونگی تکوین نهاد شاهی و کارکردهای آن در دوره‌ی ایران باستان، بازتاب الگوی ملک‌داری ایرانی در دوره‌ی اسلامی، رویکرد به نهاد شاهی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت سیاسی ایرانیان و تکاپوی حکومت‌های طاهری، صفاری، سامانی، آل زیار و آل بویه در احیای نهاد شاهی و نمادها و کارکردهای آن بود که بالاترین تجلی خود را دولت آل بویه دید. (بیگدلی، کوهکن، ۱۳۹۴: ۶۱)

از طرفی آل بویه از هر دو پایگاه برای مشروعیت و توجیه حاکمیت خود در جامعه سود بردند، اما شاهانی مانند عضدالدوله با تأکید بیشتر بر عنصر ایرانی و تکیه بر اندیشه سیاسی ایرانشهری، آگاهانه در صدد کسب جاه و مقام یک شاه «فرهمند» عصر ساسانی برآمد. باید در نظر داشت که منطق اجتماعی یک جامعه همواره از گفتمان مقبول اکثریت تبعیت کرده، به حیات خود ادامه می‌دهد. با پذیرش این اصل، هنگامی که عضدالدوله در صدد تقلیل منزلت و پایگاه خلیفه برآمد، برای اینکه جامعه دچار خلأ گفتمان سیاسی نشود، به اندیشه سیاسی ایرانشهری روی آورد و از آن برای توجیه حاکمیت خود سود جست. حصول این ایده برای او از چند طریق امکان‌پذیر بود: نخست اینکه خاندان وی از سرزمین دیلم سر برآورده بود که دو قرن دیرتر از دیگر نقاط ایران اسلام آوردند. از این رو، سنت‌های



ایرانی در میان ایشان کماکان متداول بود. دوم اینکه قرون سوم و چهارم هجری عصر سلطه عنصر ایرانی بر دستگاه خلافت به شمار می‌رود که نتیجه آن بازگشت به میراث ایران باستانی است. در این دوره چنان‌که برخی از محققان یاد کرده‌اند یک نوزایی ادبی در شرق ایران و نوزایی سیاسی در شمال و مرکز ایران شکل گرفت. بدین روی، حاکم برخاسته از شمال ایران (عضدالدوله) کافی بود بر میراث انعکاس یافته در متونی همچون دینوری، حمزه اصفهانی، طبری یا مسعودی تکیه کند تا ایده‌های مطلوب درباره کیفیت پادشاهی ایرانیان به دست آورد. بدین‌سان، عضدالدوله علاوه بر احیای سنت‌های شاهنشاهی ساسانی، در اندیشه پی‌ریزی یک سلطنت واقعی بود. این امر با خلع ید از خلیفه عباسی و به‌کارگیری عنوان «شاهنشاه» کاملاً روشن است. (بیگدلی، کوهکن، ۱۳۹۴: ۵۹)

به‌این ترتیب با بکارگیری مفاهیمی مانند شاهنشاه و سعی در داشتن تبار شاهی و فره ایزدی و تأیید همیشگی خلافت آل‌بویه بیشتر از باقی سلسله‌های ایران تا زمان خود اندیشه ایرانی‌شهری را درزمینه سیاسی احیا کرده بود. حتی این امر در مورد دیوان‌سالاری آن‌ها نیز متفاوت بود؛ زیرا در دوره دیلمی وزیر در رأس دیوان‌هایی قرار داشت که هر یک از آن‌ها به اداره بخشی از امور قلمرو آل‌بویه می‌پرداختند. قبل از هر چیز باید توجه داشت که آل‌بویه موجد تشکیلات دیوانی و اداری خاصی نبودند، بلکه کنترل دیوان‌ها و تشکیلات اداری بغداد را بدون آن‌که تغییر محسوس در آن‌ها به وجود آورند به‌دست گرفتند. این دیوان‌ها که در برخی مواقع کوچک‌تر یا بزرگ‌تر می‌شدند و تا حدودی تغییر نام می‌دادند از جانب امرای آل‌بویه اقتباس شدند و دیوان‌های جدیدی نیز با توجه به ضروریات جامعه به وجود آمدند. ازجمله این دیوان‌ها می‌توان به دیوان هزینه و دیوان فارسی اشاره کرد. از میان دیوان‌های فوق برخی از آن‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای بودند و نقش مهمی در سازمان اداری آل‌بویه داشتند. دیوان رسایل در زمره این دیوان‌ها بود. این دیوان مسئولیت نگارش و ارسال کلیه مکاتبات دولتی را با کلیه اتباعش بر عهده داشت. همچنین به نامه‌هایی که از اطراف و اکناف کشور می‌آمد رسیدگی می‌کرد. اهمیت صاحب دیوان رسایل در حد وزیر بود و گاه به‌جای وزیر قرار می‌گرفت. دیوان فارسی نیز یکی از تلاش‌های دیلمیان برای باز کردن ایدئولوژی موردنظر خود در ساختار سیاسی دولتشان بود. (بیگدلی، کوهکن، ۱۳۹۴: ۶۱-۵۹)

همچنین دربار آل‌بویه مرکز تمامی ایران‌گرایان و خاندان‌های مهم ایرانی بود بعلاوه خود امیران آل‌بویه نیز جز حکیمان بودند ازجمله حکمرانان دانشمند آل‌بویه، عضدالدوله بوده که از اساتید بزرگی چون: ابوعلی فارسی، ابوالفضل بن عمید، ابوسلیمان سجستانی، ابوالحسین صوفی و ابن علم بهره برد

و در علوم مختلف از جمله ریاضیات و هندسه، هیات و نجوم، سیاست و مملکت‌داری متبحر شد و در نحو و ادبیات عرب، ید طولانی داشت و خود را شاگرد کوچک سرآمد نحویان، ابوعلی پیوندها می‌دانست و بدان افتخار می‌کرد. حضور فعال و گسترده‌ی دانشمندان بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری در دربار آل‌بویه و فراهم نمودن امکانات علمی و رفاهی برای آنان، گواه راستینی بر نقش مؤثر این خاندان شیعی در به ثمر رساندن رنسانس اسلامی است (الهامی، ۱۳۷۹: ۲۲).

به این ترتیب پس از سقوط حکومت ساسانی، سرزمین پهناور ایران تحت سلطه‌ی خلفای اسلامی درآمد. با بروز ضعف در ارکان خلافت عباسی، امیران شیعی آل‌بویه موفق شدند بغداد را فتح نمایند. بدین گونه، هدف نهایی و مشترک جریان استقلال‌طلبی ایرانیان و شیعیان برای زدودن سلطه‌ی عباسیان بر ایران تحقق یافت. شاهان آل‌بویه در جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و مذهبی اختیار خلفا را از بین بردند و آنان را دست‌نشانده‌ی خود نمودند و خلافت را به مقامی صوری و فاقد دولت و حکومت مبدل ساختند. آنان مراسم و سنت‌های ایرانی و شیعی را در بغداد متداول کردند. با تصرف بغداد به دست سلجوقیان آن‌ها از دست آل‌بویه خلاص یافتند. تأسیس حکومت آل‌بویه از مهم‌ترین حوادث تاریخ ایران و در راستای تحقق هدف عالی و نهایی جریان استقلال‌طلبی ایرانیان بوده است. چراکه در آن مقطع به حاکمیت بیگانگان بر سرزمین ایران خاتمه بخشید و دولت و حکومت سرزمین ایران را در اختیار ایرانیان قرارداد و باعث به ثمر نشستن مبارزه‌ی چند سده‌ی ایرانیان در برابر خلفای اموی و عباسی شد (خلعتری و طباطبایی، ۱۳۸۹). از طرف دیگر، اجرای مراسمی همانند تاجگذاری باشکوه در بغداد می‌توانست به‌نوعی هم تحقق آرزوی کسانی چون مرداوید و هم یادآور حضور شاهان باستانی ایران در عراق باشد. شاید بتوان این حادثه را مشابه فتح تیسفون و واژگونی حکومت ساسانیان دانست. (رک الویری و فلاح‌زاده، ۱۳۹۳: ۹۸-۹۵)

دوره‌ی حکومت احمد معزالدوله و عزالدوله در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی و مذهبی برای خلافت عباسی زیان‌بار و مصیبت‌آمیز بود. بر اثر آن، مراسم و شعائر ایرانی و شیعی در بغداد و عراق رسمیت یافت. در حالی که دیگر امرای بویه‌ای فقط به پادشاهی و ریاست دنیایی بسنده کرده بودند، عضدالدوله در نظر داشت از طریق وصلت با خلیفه، قدرت معنوی را به پادشاهی آل‌بویه اضافه نماید. با فتح بغداد به دست معزالدوله، دو نوع عقیده‌ی سنی و شیعه در قالب حکومت‌های سامانی و آل‌بویه به رویارویی باهم پرداختند، که نتیجه‌ی مهم آن، عدم استقرار حکومتی فراگیر، همچون ساسانیان، در سراسر ایران بود. شاهان آل‌بویه، با وجود بروز ضعف در ارکان حکومتشان تا اواخر حیات این حکومت، کمابیش

سلطه و استیلا خود را بر خلفای عباسی حفظ کردند. (خلعبری و طباطبایی، ۱۳۸۹: ۹۳). در نهایت جنگ‌های داخلی در میان بزرگان آل بویه، سبب ضعف و سقوط این حکومت در برابر ترکان مهاجم و دستگاه خلافت شد.

به این ترتیب در دوره آل بویه امیران این سلسله این فرصت را یافتند که رسم و آیین‌های ایرانی را در دربار خود احیا کنند و حتی به سبک شاهان ساسانی لباس بپوشند و تاج بر سر نهند و حتی بازی و سرگرمی شاهان قدیم را تقلید کردند. حتی زمینه را برای راه‌یابی اقلیت دینی زردشتی نیز به ارکان کشوری فراهم کردند که البته در این میان دیوانیان و دبیران درباری مانند ابوعلی مسکویه که به شدت طرفدار اندیشه ایرانی شهری بود نقش اساسی داشتند و در این زمینه اقدامات اساسی برای احیای شاهنشاهی ساسانی با تمامی اشکالش انجام گرفت؛ مثلاً چون عضدالدوله در تاریخ طبری خوانده بود که تاج شاهان ساسانی را موبد موبدان بر سرش می‌گذاشت به همین دلیل ترجیح می‌داد این کار را بالاترین مقام روحانی جهان اسلام یعنی خلیفه برای او انجام دهد حتی چنین کاری را کسانی دیگر مانند ابونصر فیروز و ملک الرحیم و شرف‌الدوله و دیگر بویگان انجام می‌دادند. آن‌ها حتی در ضرب سکه و شیوه سخنرانی و القاب شاهانه مانند شاهنشاه دقیقاً مانند ساسانیان رفتار می‌کردند؛ و حتی طبق گفته‌های کتاب رسوم دارالخلافه صابی تمام شیوه‌های رفتار و سلوک درباریان به شیوه ایران باستان طراحی شده بود؛ و حتی شیوه پابوسی و ارسال هدایا مانند کتاب‌های قدیم انجام می‌گرفت. همچنین آن‌ها تمامی اعیاد و جشن‌های باستانی مانند نوروز، مهرگان، سده و زادروز را با تمام جزئیات باستانی انجام می‌دادند. (الویری و فلاح‌زاده، ۱۳۹۳)

به این ترتیب دولت آل بویه از طریق ایدئولوژی مشخص خود که تحت لوای شیعه در برابر اهل تسنن خودش را معرفی می‌کرد و با استناد به امارت استیلا و زبان فارسی و با تکیه بر عناصر ایرانی شهری و رسوم ایران باستان و با جذب نخبگان و اخذ هر آنچه از ایران باستان تا آن زمان باقی مانده بود در فضایی که برای تسلط کامل اندیشه ایرانی شهری فراهم بود خلافت را به یک مقام تشریفاتی و بازیچه دست امرای آل بویه تبدیل کرد ولی این دولت و جانشینان عضدالدوله به بعد نتوانستند از شرایط موجود که به قول کرمر در فضایی تسامح؛ انسان‌گرایی و عقل‌گرایی رشد کرده بود به خوبی استفاده کنند و توسط سلجوقیان و سایر امرای ترک نژاد کنار زده شدند و به این ترتیب امید تشکیل دولت ملی - ایرانی بعد از فروپاشی ساسانی تا دوره صفویه بر باد رفت.

## ۵- نتیجه گیری

اگر بخواهیم به صورت کرونولوژیک خط سیر حرکت اندیشه سیاسی ایرانشهری را به صورت مختصر بیان کنیم می توان گفت تداوم هزاران ساله تفکر ایران در مقابل توران، یونان، روم و «اقوام وحشی» به عنوان یکی از مراکز مدنیت در دوران باستان اندیشه‌ای منسجم را شکل داده بود که نیاز به یک دولتی داشت که به قول هگل تجلی امر مطلق باشد و این ایده که بالاترین تجلی خودآگاهی هر قومی در دولت تجلی می یابد در ایران خودش را در دولت ساسانی نشان داد و این دولت روح تئوریک و عملی اندیشه و تعریف ایران از امر سیاسی در قالب ایده ایرانشهری شد و شاهانی مانند اردشیر و انوشیروان با کمک وزیران بزرگی مانند بزرگمهر و خاندان‌های اصیل ایرانی مانند کارن و سورن و موبدان بزرگی ماند آزاباد مهر اسپندان، تنسر و کرتیر این اندیشه را در روح و جان ملت ایرانی دمیدند؛ اما با سقوط دولت ساسانی و گرایش مردم ایران که از ترس یا برای ندادن جزیه مجبور شدند اسلام بیاورند، این اندیشه در خطر نابودی قرار گرفت. در واقع تصور مردم ایران این بود که برابری و برادری اسلام تجلی خودش را در عرصه اجتماعی نشان می دهد امر که در واقعیت به موالی خواند ایرانیان و تحقیر هر عنصر غیرعربی منجر شد. با این شرایط ایرانیان دو قرن مبارزه توأمان را شروع کردند ولی در عرصه سیاسی و به قول استاد زرین کوب دو قرن سکوت فرهنگی درزمینه اندیشه دولت، ملت و فرهنگ. آل بویه و دیلمیان با تکیه بر هر آنچه تجربه طاهریان، صفاریان و سامانیان در تئوری و عمل بود و با اتکا به هر آنچه از اندیشه ایرانشهری باقی مانده بود سرتاپا ایرانشهری شدند و خلافت عباسی را به یک مقام تشریفاتی بدل کردند ولی آنان در کنترل سرزمین‌های فتح شده با روش ایرانشهری شکست خوردند و در بازتولید و ایجاد یک امپراتوری ایرانشهری با ساختار ساسانی ناتوان بودند زیرا آن‌ها در تولید یک ایدئولوژی در میان ساختارهای ناهمگون و جدال سنی - شیعه شکست خوردند و در فضایی عقل‌گرایانه‌ای که با آن روبه‌رو بودند توانستند سیاست و روشی که نیاز زمان بودند را در پیش گیرند ولی تمامی این دولت‌ها به تداوم اندیشه ایرانشهری هر کدام به اندازه توان خودشان کمک کردند.

## کتابنامه

- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۸۲). **مقدمه**، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اولریش، مارزولف (۱۳۸۰). **شاهنامه و هویت ایرانی**، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بستانی، احمد (۱۳۹۰). «سهروردی و اندیشه سیاسی ایرانشهری»، **دو فصلنامه پژوهش سیاست نظری**، شماره ۱۰.
- بیگدلی، علی و کوهکن، محمودرضا (۱۳۹۴) «بازیابی الزامات و کارکردهای نهادشاهی در عصر عضدالدوله»، **فصلنامه شیعه پژوهی**، ش ۴۹.
- پرگاری، صالح (۱۳۸۰) «پاره ای از عوامل تکوین ساختار اقتدار در حکومت سامانیان»، **مجله شناخت**، شماره ۳۲.
- پولادی کمال (۱۳۸۵). **تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام**، تهران: نشر مرکز.
- مجهوالمولف (۱۳۸۱). **تاریخ سیستان**، تصحیح محمدتقی بهار. تهران: معین.
- جوکار، صادق (۱۳۸۶). «هویت و ملیت ایرانی در فراخنای تاریخ»، **راهبرد**، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ش ۴۵.
- خلعتبری، اللهیار؛ طباطبایی، سیدکمال‌الدین؛ (۱۳۸۹) «بررسی روابط حکومت آل بویه و خلافت عباسی با تکیه بر جریان استقلال طلبی ایرانیان»، **فصلنامه مسکویه**، شماره ۱۴.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۲). **مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ**، تهران: نشر نی
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۵). **تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان**، تهران: نشر قوس.
- رستم‌وندی، تقی (۱۳۸۸). **اندیشه ی ایرانشهری در عصر اسلامی**، تهران: نشرامیرکبیر.
- رهنما، محمدهاشم (۱۳۸۷) «تأثیر نظام اجتماعی و اقتصادی بر دوگانگی نهاد خلافت و سلطنت در دوره آل بویه»، **پژوهشنامه تاریخ**، ش ۱۳.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۹). **زمینه فرهنگ فرهنگ‌شناسی**، تهران: انتشارات عطار.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳). **تاریخ ایران بعد از اسلام**، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳). **تاریخ مردم ایران**، تهران: امیرکبیر.

- زمانی، حسین (۱۳۸۶). «شاه آرمانی در ایران باستان و بایستگی های او»، **مجله تاریخ (دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات)**، شماره ۷.
- شاهرخی، سیدعلالدین (۱۳۸۸) «هویت فرهنگی ایرانیان و اسلام در قرون نخستین هجری، **فصلنامه تاریخ**، دوره ۴، شماره ۱۵.
- شعردوست، علی اصغر (۱۳۷۸). «**نامه ال سامان**» در مجموعه مقالات علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ **سامانیان**، مشهد: مجموعه مقالات علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۵). **خواجه نظام الملک**، تبریز: انتشارات ستوده.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۷۵). **تاریخ الرسل و الملوک**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
- فرای، ریچارد (۱۳۶۸). **میراث باستانی ایران**، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد (۱۳۸۸). **عصر زرین فرهنگ ایران**، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: سروش
- فیرحی، داود (۱۳۸۲). **نظام سیاسی و دولت در اسلام**، تهران: سمت
- فیض الله زاده، عبدالعلی (۱۳۸۶). «احوال و اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی در دوران آل بویه از دیدگاه مورخان و نویسندگان عرب»، **فصلنامه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی**، شماره ۵۴.
- قادری، حاتم؛ رستموندی، تقی؛ (۱۳۸۵). «اندیشه ایرانشهری مختصات و مؤلفه های مفهومی»، **علوم انسانی الزهرا (ویژه نامه تاریخ)**، ش ۵۹.
- کرمر، جوئل (۱۳۷۵). **احیای فرهنگی در عهد آل بویه**، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۴). **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نشر صدای معاصر، چاپ چهارم.
- کاهن، کلود (۱۳۸۳). «آل بویه»، ترجمه علی بحرانی پور، **فصلنامه رشد آموزش تاریخ**، شماره ۱۵.
- لمپتون، ا.ک.س (۱۳۶۲). **مالک و زارع در ایران**، ترجمه منوچهر امیری،

- مجتبایی، فتح الله (۱۳۵۲). **شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان**، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.
- محمودی بختیاری، بهروز (۱۳۸۶). «فرهنگستان: برنامه ریزی زبان فارسی در عصر سامانیان»، **نامه فرهنگستان**، شماره ۳۶.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۷۸) «نقش سامانیان در احیای فرهنگ و ادب پارسی»، **نامه فرهنگستان**، شماره ۱۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵). **التنبیه و الاشراف**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ناجی، محمد رضا (۱۳۸۷). «خاندانها و آداب و آیینهای ایرانی و جنبه هایی از زندگی اجتماعی در قلمرو سامانیان»، **مقالات و بررسیها**، ش ۶۵.
- الهامی، داود (۱۳۷۹) «اسلام و ایران (۸) // شکوفائی فرهنگی در عصر آل بویه»، **مجله درس هایی از مکتب اسلام**، سال ۴۰، شماره ۱۰.
- الویری، محسن، فلاح زاده، احمد. (۱۳۹۳). جستاری تاریخی در آیین های سلطانی دولت بویهیان. **فصلنامه تاریخ اسلام**، دوره ۱۵ شماره ۴.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۰) **ایران باستان**، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ چهارم.
- یادگاری، عبدالمهدی (۱۳۷۱) **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی